

سلطان با بند و از آن چه در میان جمعی که
 دیده بود و در آن روز بود و با بسته و روزگار
 حکیم و دل من گشته بود آن فراتدی کند که می کنم
 این است که فلان وقت در بود و در آن وقت
 بود آن وقت که مرا بست آن بود نه آن
 می ۲۱۰ گفت به الله عنده که مرکز آن چه می کنم
 ما خانه نیاورده ام مگر بخادم گفته که کسی
 برود که بود که آنرا برای آن خانه آورده ام
 سجده اسلام در روز و در آن که مرکز سلطنتان
 بند و رفتی مگر سرخ که آنرا نه نگوی کی عطر که
 صلی الله علیه و سلم گفته است که عطر نه نکنید وقتی
 کسی گفته کلاب بزرگ بر سر چه اسلام می رحمت
 و بر آن گفت پس تا جا می می ترسند آن کس تر است
 که چرا گفت پس که نباید از روی باشد و هم جلعت
 سلطان که نگردد که احمد جنیل جلعت خلیفه بنو کل
 بدرفت که آن عجز مذموم اسلام راسته خاصه
 در آن صلوات سلطان بند رفتی اما از سلطان خاصه

کجاستی و جزئی نگرفتی در چه اسلام خاصه
 بود که جان آب یا سوره آورده تا در دهان کند شنا
 سواران که محرم بود از فرزند آن کجاستی که من
 بیشتر که نزه آن بیوس یا نام آب نگوی که فرود آمد
 و هر آن کس که در آن است و آن در آن می بود و در آن
 بود بخاران می رحمت در وی چه اسلام مگر ما نیست
 از یکی از اطفال خود که عشاء سده بود و با فوط بخارند
 در کتافه آنرا که شسته نگرفته بود در آن سر و آن کجاستی
 خواست از روح و ضایعی و دیگر نشانی از او دست
 که معامله طونه می یاد کرد ششی خادم می بخارند
 نماز ختن چراغ همراه وی می برد گفت دیگر چراغ بخند
 همراه من میان روغن می بخارند با بد معرفت و در او
 پیش من آنی خادم گوید روز دیگر بوی شد می بخارند روغن
 برای چراغ می بخارند مخصوص آن که کرده بودم و همین
 خادم گفته است که سجده اسلام چه کرده بود برای و
 سجده آن برده مرا گفت از بخار آورده گفته از سجده گفت برو

برگشته